



شورہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات کربس

کتاب جامع علوم انسانی  
بررسی

# رابطہ تحول اخلاقی و علایق اجتماعی بابلوغ شغلی نوجوانان

● قسمت اول

● ترجمہ: شروین شمالی

● آفرید کربس - کانادا

طرح کلی این کار تحقیقی به بررسی رابطه بین بلوغ شغلی و مجموعه‌ای از مشخصه‌های روانی و رشدی نوجوانان کلاس نهم و سال آخر دبیرستان می‌پردازد. جنبه ویژه این مطالعه بررسی رابطه میان تحول اخلاقی و علائق اجتماعی با بلوغ شغلی می‌باشد.

«کریتز»، «جوردان»، «هید» و «سوپر» و «اوراستریت» اظهار داشته‌اند که تأثیر سازگاری روانی بر بلوغ شغلی، موضوع فعالیت‌های تحقیقی بسیاری از محققین و دانشمندان بوده است. با وجود کشف رابطه میان متغیرهای سازگاری روانی و بلوغ شغلی، یافته‌های محققین چندان خالی از ابهام نبوده و این حوزه گسترده تحقیقاتی مستلزم کار و فعالیت بیشتری می‌باشد. سازگاری روانی را غالباً بر اساس تکالیف رشدی مورد بررسی قرار می‌دهند.

شخصی که به خوبی قادر به انجام وظایف (رشدی) خود باشد، از نظر روانی متعادل به حساب می‌آید.

«هویفرست» عمده‌ترین تکالیف رشدی دوران نوجوانی را بر اساس دیدگاه خود مختصراً شرح داده است. از نظریه روانی اجتماعی وی، سه تکلیف رشدی که خاص یک نوجوان می‌باشند، عبارتند از:

الف - آمادگی برای اشتغال به کار اقتصادی  
ب - کسب مجموعه‌ای از ارزشها و نظام اخلاقی به عنوان راهنما

ج - گرایش و اکتساب رفتارهایی که توأم با حس مسئولیت در قبال جامعه باشند.

رابطه تقابلی تکالیف اجتماعی، اخلاقی و رشدی به گونه‌ای است که نمی‌توان آنها را از یکدیگر و یا از دیگر جنبه‌های رشد نوجوان تفکیک نمود.

در این پروژه تحقیقاتی، رابطه سه مورد از این تکالیف مرتبط بررسی شده است.

انتظار می‌رود که مطالعه علائق اجتماعی و رشد اخلاقی، ماهیت بلوغ شغلی را به لحاظ روانی و نیز از نظر روانی - اجتماعی روشن نماید.

این کار تحقیقی، معلمان و مشاوران را یاری می‌نماید تا سطح آگاهی دانش‌آموزان و میزان خودآگاهی آنها را ارتقا داده؛ مراحل شغلی و تکالیفی را که لازمه پیشبرد بلوغ شغلی دانش‌آموزان است شناسایی کرده و با مهارت بر آنها احاطه یابند.

## \* زمینه تئوری

مفهوم تکلیف رشدی، همانگونه که توسط نظریه پردازان گوناگون مشخص شده به منظور تبیین مسائل مربوط به بلوغ شغلی، رشد اخلاقی و علائق اجتماعی مورد استفاده قرار گرفت.

حتی اگر پروژه تحقیقی در ارتباط با سه مورد از وظایف رشدی نوجوانان باشد، در این مقاله که هدف طرح مسائل آموزشی اخلاقی است، عمدتاً به تکالیف رشدی در راستای مسایل اخلاقی پرداخته خواهد شد.

## الف: بلوغ شغلی

برداشت «سوپر» و «کریتز» از تکالیف رشدی و مرتبط ساختن آن با بلوغ شغلی، در جهت تبیین نیازهای متغیر نوجوانان به موازات طی مراحل زندگی و به منزله ابزار سازماندهی این نیازها به سمت رویکرد رشد شغلی، مورد استفاده قرار گرفت. بنابر تعریف «سوپر» در سال ۱۹۵۷ هر یک از مراحل شغلی، به واسطه برخی تکالیف رشدی که اشخاص باید به گونه‌ای موفقیت‌آمیز پیش از انتقال به مرحله بعد از آنها برآفرینند، مشخص شده است.

«سوپر» معتقد است چنانچه فرد موفق به تکمیل کاری شود که دیگران از عهده انجام آن بر نمی‌آیند یا آن که کارآمدتر از هم‌نوعان خود باشد، از نظر شغلی بالنده‌تر محسوب می‌گردند.

«کریتز» در سال ۱۹۶۵ به تحلیل تکالیف ویژه رشدی با رفتارهایی پرداخته که به موازات افزایش سن، به حد کمال رسیده و به دو سنخ یا طبقه تقسیم بندی می‌شوند. این دو سنخ رفتاری عبارتند از: نگرشها و استعدادها/ «کریتز» اظهار می‌دارد: سازه بلوغ شغلی در بر دارنده رفتارهایی است که در قلمرو شناختی و احساسی واقع شده‌اند متغیرهایی مانند حل مسأله، برنامه‌ریزی اطلاعات شغلی، خودآگاهی و هدف‌گزینی، دانش و تواناییهای قلمرو شناختی را تحت پوشش خود قرار می‌دهند. متغیرهایی چون درگیری، سوگیری (تشخیص موقعیت)، استقلال رجحان و برتری و مفهوم (تصور) را می‌توان در قلمرو احساس طبقه بندی کرد.

بلوغ شغلی که جنبه ویژه تکلیف رشدی در راستای آماده‌سازی شخص برای دستیابی به شغل اقتصادی است، با تکالیف رشدی - اخلاقی نوجوان نیز در ارتباط می‌باشد.

## ب: رشد اخلاقی

دومین تکلیف رشدی یک نوجوان، کسب مجموعه‌ای از ارزشها و نظام اخلاقی به عنوان راهنمای رفتاری است که تا

حدودی به واسطه رشد اخلاقی منعکس شده است.

مفهوم رشد اخلاقی در این پروژه تحقیقی، تا حدود زیادی بر حسب الگوی رشدی - شناختی کهلبرگ می باشد. انتخاب نظریه کهلبرگ به واسطه افزایش روزافزون بررسی های طولی و آفزایشی است که همگی مؤید موضع فکری و نظریه وی بوده اند.

از آنجایی که سازه های الگوی پژوهشی کهلبرگ عمدتاً در رابطه با نوجوانان سال نهم و آخر دبیرستان می باشد، این مقاله بر اصول مسلم پژوهشهای وی متمرکز می باشد.

**\* فعالیتهای کهلبرگ در زمینه رشد اخلاقی**

کهلبرگ در مطالعات خود پژوهشهای پیاژه را مبنا قرار داده و همچنین تئوری هابش را بر اساس نظریات جان دیوئی ارائه داده است. یکی از کاستی های عمده کارهای پیاژه آن بود که وی منحصراً به کودکان زیر ۱۲ سال توجه داشت. کهلبرگ تئوری پیاژه را با استفاده از تجزیه و تحلیل خود از مصاحبه با پسران ۱۰ تا ۱۶ ساله بسط و توسعه داده، اصلاح نمود و در آن تغییراتی جزئی را به عمل آورد.

از این پسران سؤال شد که در صورت تمایل کدامیک از این دو راه را بر می گزینند. آیا از قوانین و اولیای امور فرمانبرداری کرده یا آن که توجه خود را به تأمین آسایش و رفاه دیگران و با رفع نیازهایی معطوف می نمایند که با قوانین منافات دارد؟

کهلبرگ مجموعه ای از ۳ تراز اصلی رشد اخلاقی را که به ۶ زیر گروه تقسیم شده بودند، تدوین نمود.

هر یک از مراحل (زیر گروهها) نه تنها بر پایه انتخاب یکی از این دو راه توسط پسران بود بلکه به دلایل و توجیه این کار توسط آنها نیز بستگی داشت.

۱- در تراز ۱ (پیش قراردادی) هیچیک از استاندا ردهای اخلاقی درونی نشده اند.

۲- کهلبرگ تراز پیش قراردادی را مبتنی بر تمایل فرد به اجتناب از تنبیه و گرفتن پاداش و جایزه می داند.

۳- در تراز ۲ (قراردادی) کودک درصدد همانندسازی با والدین خود بوده و ملاک درستی و نادرستی یک عمل را تنها

مطابق میل آنان می پذیرد.

در اینجا پیش از آن که مسئله درون سازی معیارهای اخلاقی مطرح باشد، انگیزه کودک در همنوایی و انطباق با رفتار والدین مورد توجه واقع می شود.

۴- تنها در تراز ۳ (پس قراردادی) است که رفتار فرد به واسطه ضوابط اخلاقی کنترل شده و پذیرش دیگر افراد، ملاک قرار نمی گیرد.

**\* ویژگی های رشد اخلاقی**

کهلبرگ مراحل رشد اخلاقی را دارای توالی یکسانی دانسته و معتقد است که حرکت در طی آن، بدون گذر از مراحل قبلی میسر نیست.

از این رو شخص، بدون گذر از مرحله ۲ (استدلال اخلاقی) قادر به طی مراحل دیگر نیست. تحقیقات کهلبرگ حاکی از آن است که تنها ۲۵-۲۰ درصد از میان جمعیت بزرگسالان، به ترازهای بالیده رشد اخلاقی خواهند رسید.

«افتون» چنین نتیجه گیری کرد که اکثر اشخاص طی دوران نوجوانی و اوایل جوانی از مراحل ۳ و ۴ می گذرند.

حرکت به مرحله ۵ (اگر چنین امری اتفاق بیفتد) غالباً در اوایل ۲۰ سالگی رخ می دهد.

به اعتقاد کهلبرگ از جمله خصوصیات این مراحل (که به صورت سلسله مراتب می باشند) آن است که اشخاص قادر به درک و تفکر در مرحله ای که در آن واقع شده اند، مراحل پایین تر و یک مرحله بالاتر می باشند.

مطالعات «درست، توریل و کهلبرگ» در سال ۱۹۶۹، مؤید نظریه ماهیت مرتبه ای رشد مرحله به مرحله و این ایده است که هر یک از مراحل بالاتر، نسبت به مدارج پیشین، نشان دهنده پیشرفت اشخاص در استدلال اخلاقی می باشند. آنها نحوه درک و استدلال اخلاقی اشخاص را در یک مرحله پایین تر رشد نسبت به یکی دو مرحله بالاتر مورد آزمایش قرار دادند.

نتایج حاصل از این آزمایشات تصریح داشت که نوجوانان نحوه استدلال اخلاقی ترازهای پیشرفته تر را ترجیح می دهند همچنین در این تحقیقات، بازگشت آنها به ترازهای پایین تر

از این رو، تحول شناختی، دامنه قضاوت اخلاقی شخص را محدود ساخته و غالباً به عنوان شرط لازم (نه کافی) برای این گونه پیش داوریهها در نظر گرفته می شود.

✱ جنبه های نقش پذیری

توانایی خاص نقش پذیری، علاوه بر توانایی ذهنی به عنوان مهارت عمده شناختی که پاسخ های اخلاقی متأثر از آنند مورد تأکید قرار گرفته است.

رشد اخلاقی از دیدگاه پیازه، نتیجه رشد شناختی مرتبط با تجارب روزافزون اجتماعی است که خود به افزایش ظرفیت نقش پذیری می انجامد. از این رو، تحول اخلاقی حاصل افزایش توانایی انجام وظیفه در قبال اکثریت مردم می باشد.

کهلبرگ نیز جابجایی شخص از خود محوری به سوی ارجح شمردن احساسات و عقاید دیگران را به منزله انتقالی بسیار مهم در رشد اخلاقی می داند.

دامون و سلمن مشاهده نمودند که مهارتهای نقش پذیری با تراز قضاوت اخلاقی کهلبرگ مرتبط بوده و دستیابی به تراز بالا تر رشد اخلاقی همراه با افزایش توانایی نقش پذیری آنها می باشد.

#### ✱ عدالت

تعارضات اخلاقی، متضمن توانایی نقش پذیری بوده و بر طرف ساختن آنها مستلزم به کارگیری اصول و ضوابط عادلانه فی باشد. به اعتقاد کهلبرگ، پیچیدگی جنبه های شناختی عدالت در تراز استدلال اخلاقی که در آن شخص ایفای نقش می کند منعکس شده است.

کهلبرگ اظهار می دارد:

«مفاهیم نقش پذیری و عدالت مفهوم عینی فرضیه زیر را فراهم می آورند اصول اخلاقی نه قواعد بیرونی اند که بتوان آنها را درونی ساخت و نه گرایش به خود در یک جاندار زنده می باشند بلکه باید گفت، این اصول، کنش متقابل میان نیروهای تعامل اجتماعی است.»

کهلبرگ بر این باور است که هریک از نظریات جامع و کامل اخلاقی باید در بردارنده قوانین اجتماعی و عناصر عاطفی چون اهمیت به تأمین آسایش دیگران و برقراری عدالت و مساوات باشد.

نظریه کهلبرگ خود به تنهایی در بردارنده تمامی این سه عامل است زیرا که تمامی قوانین و نهادهای مرتبط اخلاقی را که در سایه فرایندهای نقش پذیری مفهوم می یابند شامل می شود؛ فرایندهایی که به واسطه اهمیت به رفاه و آسایش دیگران و برقراری عدالت هدایت می گردند.



استدلال اخلاقی نیز گزارش شده است.

بنابر گزارشات «کهلبرگ و کرامر» در سال ۱۹۶۹، داده های طولی حاکی از برگشت برخی از دانش آموزان سال آخر دبیرستان از مرحله ۴ به مرحله ۲ بود.

به هر حال، این جوانان در اوایل ۲۰ سالگی به مرحله ۵ استدلال اخلاقی رسیدند.

کهلبرگ همچنان تأکید می ورزد که مفهوم «مرحله» بیانگر عمومیت این ترتیب منطقی (توالی)، تحت تأثیر متغیر شرایط فرهنگی است.

وی معتقد است، تمامی افراد، از هر فرهنگی که باشند، مراحل رشدی یکسانی را طی می کنند هر چند که امکان دارد آنان به لحاظ میزان پیشرفت و سرعت این رشد و تکامل با یکدیگر فرق داشته باشند.

#### ✱ هوش و قضاوتهای اخلاقی

عنصر اساسی پیشداوریهای اخلاقی، متضمن هوش و فراست می باشد.

بین مراحل شناختی و اخلاقی، نوعی موازی نگری یا تناظر یک به یک مشاهده می شود. اما این انطباق به معنای همبستگی کامل و یا بالا به لحاظ تجربی نیست.

کهلبرگ تصریح نمود که وی پیش داوری اخلاقی را صرفاً به منزله کاربرد منطق در قلمرو اخلاقی نمی داند.

بنا نهادن ساختار عدالت و بازسازی آن که تماماً بسته به رشد می باشد، دارای ماهیتی ذاتی است که آن را از منطق محض متمایز می سازد.

با این وجود، قضاوت اخلاقی در هریک از مراحل ثابت، دارای کیفیت ساختاری است که به موازات ساختار شناخت منطق با مرحله رشد و وابسته به آن می باشد.